

شرح تحقیقی دیوان حافظ؛ منصور
رستگار فسایی؛ ۶ جلد، تهران:
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
فرهنگی، ۱۳۹۵.

شرح تحقیقی حافظ، یا کَشکولِ رستگار؟!

محمد رضا ضیاء

«مطالب این بخش، در بهترین حالت، فیش‌هایی است که بی تدوین و ترتیب از پی یکدیگر تایپ شده باشد. طرفه آنکه در نوشتن فیش‌ها هم دقت کافی در کار نبوده است. نشانه‌های شتاب‌زدگی از سطر به سطر این بخش که قرار بوده است مهم‌ترین کار نویسنده کتاب باشد پیداست. از دل این بخش نود صفحه‌ای، پس از ویرایش سنگین در تمام سطوح ساختاری و زبانی و محتوایی و فنی و حذف بسیاری از زوائد، با افزودن چند پاراگراف از سایر بخش‌های کتاب، شاید بتوان مقاله‌ای ده‌پانزده صفحه‌ای به دست داد که به کار برخی خوانندگان بیاید». (اگر هریک به جای خود رود باز، ص ۱۰۱)^۱

چکیده:

نویسنده در نوشتار حاضر در دو بخش کتاب‌های رستگار فسائی در حوزه شرح اشعار حافظ را در بوته نقد و بررسی قرار داده است. در بخش نخست، به صورت گذرا نقدی محتوایی و نگارشی بر کتاب حافظ پیدا و پنهان زندگی داشته و مواردی از قبیل تسامح در نقل اشعار، آشفتگی‌های نگارشی و ویرایشی و ... را با ارائه شاهد مثال‌هایی از متن برمی‌شمرد. سپس، بخش دوم را به نقد و بررسی کتاب شرح تحقیقی حافظ اختصاص داده و نکاتی در خصوص مقدمه و روش کتاب، ضبط اشتباه اشعار، ارجاعات و چگونگی شرح، اشکالات ظاهری و تایپی و ... را خاطر نشان می‌سازد.

کلیدواژه:

نقد کتاب، حافظ، اشعار حافظ، شرح اشعار حافظ، کتاب شرح تحقیقی حافظ، کتاب حافظ پیدا و پنهان زندگی، رستگار فسائی، حافظ پژوهی.

«رستگار فسایی» برای اهالی ادبیات کهن، نامی آشناست و می‌دانند که «حافظ» و نیز «فردوسی» از مقولات مورد علاقه اوست. ایشان از طرف صداوسیما به عنوان «چهره ماندگار ادبیات» انتخاب و یک مرتبه هم برنده کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شده‌اند. «شرح تحقیقی حافظ در شش جلد» آخرین تولید ایشان در حوزه کتاب است که از طرف بنیاد حافظ‌شناسی شیراز به ریاست آقای دکتر کاووس حسن‌لی به عنوان کتاب سال حافظ شناخته شده است. بنا بر آنچه در اخبار آمده است، این بنیاد ضمن انتخاب کتاب مزبور به عنوان «کتاب سال حافظ»^۲ شرح مزبور را «جامع‌ترین و گسترده‌ترین اثر در زمینه اشعار حافظ» معرفی فرموده‌اند.

خبرنگارش «شرح مفصل دیوان حافظ به کوشش دکتر رستگار» را چند سال پیش در مصاحبه‌ای در فصلنامه پاژ (مشهد) خواندم. چون با نوع کارهای ایشان چه در حوزه حافظ و چه در دیگر مقولات آشنا بودم، پس از خواندن مصاحبه و اطلاع بر عزم ایشان برای نگارش شرح حافظ، تصمیم گرفتم نقدی جدی بر دیگر کتابشان در این حوزه - حافظ پیدا و پنهان زندگی - بنویسم. از شما چه پنهان از کسی که می‌پنداشتم اطلاعی در این مورد دارد، پرسیدم که: «شرح تحقیقی» در چه مرحله‌ای است؟ و اگر واقعاً در حال نگارش است، نقدی بر کتاب پیشین بنویسم تا دست کم شاید برخی اغلاط آشکار کلی آن کتاب، دیگر تکرار

۱. الوند بهاری، «اگر هریک به جای خود رود باز» (مقاله‌ای در نقد یکی از کتب دکتر رستگار فسایی)، مجله شهر کتاب، شماره هفتم، اسفند ۹۴، فروردین ۹۵، صص ۱۰۰ تا ۱۰۳.

۲. بنده اساساً نمی‌دانم این کار چه وجهی دارد. مگر در سال چند کتاب به درد بخور در حوزه حافظ منتشر می‌شود که از آن میان بخواهیم هر سال «کتاب سال حافظ» برگزینیم؟! اگر این جایزه به مقالات حافظانه اختصاص داشت، باز راهی به دهی بود.

ص ۱۱۹: از لعل تو گریانم انگشتی زنهار (صح: گریابم)

ص ۱۹۹: عیش آن بود که اسرار هویدا می کرد (صح: جرمش این)

ص ۳۲۲: دوباره فصل طرب شد که همچونرگس مست (رسید موسم آن کز طرب چونرگس مست)

تنها در ص ۳۲۶ این اغلاط در نقل اشعار آمده است: هزار خرمن طاعت به نیم جو نخزند (صح: نهنند). که بیند خیر از خرمن که ننگ از خوشه چین دارد (صح: خیر از آن خرمن). هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن پرید (صح: بجست).

نکاتی درباره دیگر تصحیح‌ها

در همان کتاب (حافظ پیدا و پنهان زندگی) درباره چاپ انجوی نوشته‌اند: «... انجوی برخی از غزلیاتی را که در نسخه‌های معتبر نیست یا از شاعران دیگر است، در دیوان مصحح خود آورده است» (ص ۲۵۸) و در ادامه غزل «خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود» را جزء غزلیاتی دانسته‌اند که «در چاپ انجوی آمده و در همه نسخه‌های معتبر نیست یا از شاعران دیگر است» و «حتی در چاپ قدسی هم نیست» (ص ۲۵۷)، در حالی که این غزل در همه چاپ‌های معتبر حافظ آمده و از غزل‌های معروف خواجه نیز هست و نیامدنش در چاپ قدسی دلیل بر نقصان آن چاپ است. نیز غزل «مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید» و «جانا تورا که گفت که احوال ما می‌پرس» را از همین سنخ دانسته و نوشته‌اند: «در نسخه قزوینی نیست». اتفاقاً این دو غزل نیز قطعاً از حافظ است و به دلیل نقص نسخه خلخالی، در تصحیح قزوینی هم نیامده و شامل حکم غزل پیشین است.^۴

تفسیرات عجیب از ترکیبات حافظ

در مقاله «معنی گردانی‌های حافظ» نوشته‌اند «شادی: ناشادی. گاهی حافظ شراب را به شادی «ناشادی» شیخی که خانقاه ندارد می‌نوشد و می‌خورد: رطل گرانم ده ای مرید خرابات / شادی شیخی که خانقاه ندارد که می‌توان از آن به «ناشادی» و «کوری چشم» کسی که خانقاه ندارد تعبیر کرد». (ص ۹۵) طرفه آنکه در «شرح تحقیقی حافظ» دیگر خبری از این معنی نیست. نمی‌دانم از نظر خود برگشته‌اند یا فراموش کرده‌اند که در جای دیگر چنین معنایی برای بیت تراشیده‌اند.

انتساب اشعار منسوب و مشکوک به شعرای معروف و محبوب

این ابیات را به نام حافظ آورده‌اند!:

بریخ نوشت کاتب دیوان عارضت / هر بوسه‌ای که چشم تو ما را حواله کرد (ص ۳۳۲)

نشود». شخص مزبور گفت: با شناختی که من از ایشان دارم، بعید می‌دانم این کتاب هیچ‌گاه به چاپ برسد! من هم با توجه به اینکه ایشان ده سال پیش هم در ص ۳۳۹ «حافظ پیدا و پنهان زندگی» از کتاب «شعر دلکش حافظ» که «شرح کامل دیوان حافظ است و هنوز کار آن به پایان نرسیده است»^۳ خبر داده بودند و نیز با عنایت به صحبت آن دوست ظاهراً مطلع، از خیر نوشتن نقد بر کتاب «حافظ پیدا و پنهان زندگی» گذشتم و امروز از آن انصراف افسوس فراوان می‌خورم، چون اشکالاتی که در آن کتاب رخ داده بود، در «شرح تحقیقی حافظ» در شش جلد تکثیر شده است! کمترین اشکال آن کتاب این بود که بسیاری از اشعار منقول در آن، مغلوط و مشوش بود و نشان می‌داد که نویسنده هنگام نوشتن کتابی درباره حافظ، حتی به خود زحمت نداده که اشعار حافظ (و دیگران) را با اصل دیوان مطابقت دهد. از سویی گویا آن قدر طبع موزون نداشته که دست‌کم اشکالات وزنی آن را من‌عندی بر طرف کند! شلختگی در صفحه‌آرایی و علائم سجاوندی و نقل قول‌ها نیز از دیگر خصوصیات کتاب پیش‌گفته است. مقالات نیز در حد تحقیقات دانشجویی دوره کارشناسی، شامل مباحث توصیفی صرف و مقایسه‌های ساده میان شعراست و در یک کلام نمونه تمام عیار «کتاب‌سازی» در معنای دقیق کلمه! قصد نقد مفصل آن کتاب دیگر از دستور کار خارج شده، ولی برای آشنایی کلی، چند نمونه به دست می‌دهیم. لیکن در ابتدای کار عرض می‌شود که تیمناً و تبرکاً و به نیت پیروی از کتاب این چهره ماندگار، حضرت منصور رستگار، ما نیز این مقاله را کشکول وار و بی‌سروین می‌نویسیم که هر که این کتاب را با دیده نقد در مطالعه گیرد، لا محاله تنگدل خواهد شد از این همه بی‌مبالاتی علمی و لاجرم؛ سخن تنگدلان را نبود پا و سری!

بخش یکم (نقل و نقدی گذرا بر «حافظ پیدا و پنهان زندگی»)

تسامح در نقل اشعار

ص ۴۸: بیا و غبن این سالوسیان بین (صح: بیا وز غبن)

ص ۸۶: این همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود (صح: آن همه)

ص ۲۵۷: اگر به لطف بخوانی مرا ز الطاف است (مزید الطاف)

ص ۲۶۴: همین که ساغر زرین خود نهمان گردید (خور)

ص ۱۳۳: خشت در زیر سرو بر سر هفت اختر ماهی / دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی (کذا! صح: خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر پای)

ص ۱۳۸: ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد / لطایف حکما با کتاب قرآنی (این اشتباه عیناً در ص ۱۴۳ نیز چنین نقل شده. صح: لطایف جگمی با نکات قرآنی)

۳. که قاعدتاً همین کتابی است که امروز با عنوان «شرح تحقیقی حافظ» زینت نشر یافته.

۴. البته در این نکته که در چاپ ذوقی انجوی، مقداری غزل‌های الحاقی نیز وارد شده تردیدی نیست، ولی به هر حال این شواهد مثبت آن ادعا نیست.

عنوان نمونه به صص ۱۲۰ و ۱۵۸ و ۱۹۲ و... ارجاع می‌دهیم. نیز پیداست کتاب (که مجموعه‌ای است از مقالاتی که در سال‌های مختلف تحریر و چاپ شده) به رؤیت هیچ ویراستاری نرسیده است. مثلاً در غالب موارد، هر جا کلمه «گفت» هست، با صورت «گفت»: چاپ شده و البته که این نکته در بعضی موارد نابجا و مضحک به کار رفته: نه رازش می‌توانم گفت: باکس (ص ۱۸۶). این لطایف کز لب لعل تو من گفتم: که گفت: (ص ۱۸۹). من حال دل زاهد با خلق نخواهم گفت: (ص ۱۹۱). گفت: و گوآیین درویشی نبود (ص ۱۹۴). گفت: و گوهاست در این راه که جان بگذارد [کذا] (همان‌طور که پیداست اینها از چند صفحه پیاپی آمده است و مثنوی ست نمونه خورار).

یکی از مقالات جالب کتاب، مقاله «تحلیل معنایی واژه گفتن در شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ» است. در این مقاله دقیقاً ۶۰ معنی برای «گفتن» در شاهنامه و دیوان حافظ پیدا شده است و برای هر یک مثال‌هایی از شاهنامه و دیوان حافظ ارائه شده. روش نویسندۀ چنین است که با توجه به زمینه معنایی کلی ابیات، هر بار معنی تازه‌ای برای این کلمه تراشیده‌اند که بسیاری از آنها در هیچ یک از فرهنگ‌های فارسی نیامده و تنها استنباط نویسندۀ است. مثلاً گفتن به معنی «پیشنهاد کردن» با این شاهد مثال: کمان ابروی ما را گوبزن تیر...! (ص ۱۹۵). معنی بیت لابد چنین می‌شود: به کمان ابروی ما پیشنهاد کنید به ما تیر بزنند! پیداست با عاشقی بسیار اهل مذاکره و خونسرد سرو کار داریم).

طرفه آنکه در مواردی بی‌تی در چند مدخل شاهد مثال معانی مختلف از کلمه واحد «گفتن» قرار گرفته. مثلاً «گفتن» (ص ۱۹۵) «نالیدن» معنی شده و «گفتم آه از دل دیوانه حافظ بی تو» شاهد آن قرار داده شده و در صفحه بعد، در شاهد مثال «گفتن» به معنی «مسخره کردن» مجدداً همین بیت آمده است! در همین صفحه یکی از معانی فعل مزبور «خواستگاری کردن» است و بیت زیر شاهد مثال آن: گفتم کی ام دهان و لبست کامران کنند / گفتا به چشم هرچه تو گویی چنان کنند. (معنی بیت با این اوصاف چنین می‌شود: خواستگاری کردم که کی دهان و لبست مرا کامران می‌کنند، او هم خندید و خواستگاری کرد و قول داد همان که می‌خواهم انجام دهند!) نیز برای گفتن به معنی «خواهش و التماس» این شعر را شاهد آورده‌اند: گفتمش: مگذر زمانی گفت: معذوم بدار (ص ۱۹۹)

باری زین قصه بگذرم که سخن می‌شود بلند. غرض این بود که نشان دهم نویسندۀ اصولاً در آثار خود پابندی چندانی به روش‌های علمی ندارد. گوشه‌ای دیگر از این بی‌دقتی‌ها و رفوگری‌ها و رقعۀ بر رقعۀ دوختن‌ها را دوست عزیزم جناب الوند بهاری در مقاله «اگر هر یک به جای خود رود باز» نشان داده است.

بحث بلبل بر حافظ مکن از خوش سخنی / پیش طوطی نتوان نام هزار آوای برد (ص ۳۳۶) اساساً در دیوان حافظ واژه «بیخ» و نیز «هزار آوا» نیامده است.

با جان تشنگان غمت باده صبح / کرد آنچه با گل سیراب ژاله کرد (ص ۳۱۶)

تا ز وصف رخ زیبای تو ما دم زده ایم / ورق گل خجل است از ورق دفتر ما که از نزاری قهستانی است و خود ایشان هم در ص ۲۵۹ این نکته را متذکر شده‌اند.

نیز در ص ۳۲۷ به شعری استناد کرده‌اند (... ز همت توشه‌ای بردار و خود تخمی بکار آخر) که آن را هم در ص ۲۵۹ از حافظ ندانسته‌اند.

نسیم گلشن فردوس و آب چشمه خضر / به خاک پات که از خاک پات می‌جویم (ص ۳۳۴) که از خواجوست و ایشان آن را به نام حافظ آورده‌اند.

«چهره ماندگار صدا و سیما» که در زمینه فردوسی و سعدی نیز صاحب تألیف‌اند، در نقل شعر آنان نیز مرتکب امثال همین سهویات شده‌اند:

ص ۱۲۱: سرمایه مرد مردانگی ست / دیری و رادی و فرزاندگی ست

که لابد در اصل چنین بوده: سرمایه مرد، مردانگی ست / دلیری و رادی و فرزاندگی ست

ص ۲۰۴: زشت باشد و دیقی و دیبا / بر عروسی که هست زیبا! باور نمی‌کنید این شعری وزن از سعدی است؟! (صورت صحیح: زشت باشد دیقی و دیبا / بر عروسی که هست نازیبا)

ص ۱۳۹: «به قول خود فردوسی: چو عیسی من این مردگان را تمام / سراسر همه زنده کردم به نام» (ایشان در ص ۱۵۵ مجدداً به این شعر استناد جسته‌اند) که معلوم نیست این شعر در کجای شاهنامه قرار دارد. احتمالاً ایشان که در زمینه شاهنامه و فردوسی صاحب تألیفات‌اند به جایی دسترس دارند که ما نداریم و این شعرها از آنجا نقل شده. نیز در ص ۱۴۷ شعر فردوسی را به این صورت نقل کرده‌اند «برفت آن شب مهربانم ز باغ» که دچار فساد معنی و وزن است و صحیح «بت مهربانم» است. نیز این ابیات را از فردوسی دانسته‌اند: ۱. بگستره گرد زمین داد را / بکن از زمین بیخ بیداد را. ۲. توگردادگر باشی و پاک‌رأی / همی مژده یابی به دیگر سرای (ص ۱۵۵). این اشعار را نیز با این صورت در شاهنامه نیافتیم و ظاهر سستش نیز گواه عدم انتساب به حکیم توس است.

آشفتگی‌های نگارشی و ویرایشی

از آشفتگی‌های زبانی می‌گذریم و علاقه‌مندان را به سراسر کتاب و به

بخش دوم

شرح تحقیقی حافظ

وقتی این کتاب شش جلدی از طریق پست به دستم رسید دیدم چهار جلدش پاره است و متن کتاب کاملاً از جلد داخلی جدا شده است! امیدوارم این نکته تنها درباره همین چند جلد رخ داده باشد و صحافی همه پانصد نسخه چاپی این چنین باسماه ای و بی دقت انجام نشده باشد.

نویسنده در مقدمه وعده کرده که شرح او «جنبه سلیقه ای، احساسی و فردی نداشته باشد و با نظم و طرحی خاص، شعر حافظ را به عنوان یک کل هنری ببیند»، «شرحی که در نگرش به شعر و زندگی و هنر حافظ با کارهای دیگر که تا کنون نوشته شده است، تفاوتی اساسی داشته باشد و بتواند دیوان حافظ بزرگ را که به دلیل ساختار شاعرانه و ابهامات و ابهاماتی که برخاسته از کیفیت شاعرانه و نگرش مستقل و خاص حافظ است - و هنوز ناشناخته مانده است - با روشی حتی المقدور علمی و فارغ از سلیقه ها و برداشت های فردی بشناسد و معرفی کند». (همان)

ایشان درباره روش کار و تفاوت شرح خود با پیشینیان توضیح داده اند که «تا کنون رسم بر این بوده است که شارحان دیوان حافظ، فقط به طور کلی یا موردی و بدون تفکیک این مسائل، به شرح لغات و ترکیبات و معنی ابیات پرداخته اند ... ولی در این شرح با یک طرح یکسان و هماهنگ، لفظ و معنی و هنرهای شاعرانه هر شعر حافظ، به تفکیک و در جای خود، به طور منطقی تجزیه و تحلیل می شود». (ص ۶)

برای اهل ادبیات موضوع غریبی نیست که در مقدمه و پیشگفتار با ادعاهای بزرگ در این باره مواجه باشند که این کتاب از لونی دیگر است و کتب مشابه قبلی اشکالات متعدد داشته اند و موضوع در دست درنیافته اند و در تحقیق فعلی بناست با کشفیات جدید مواجه باشیم و بعد هم که وارد متن شدند، ببینند که خبری نیست و همان آش است و همان کاسه!

به هر روی ما نیز با توجه به اینکه ایشان در همان مقدمه فرموده اند: «می دانم که کار درباره حافظ، همیشه بحث انگیز و ماجرای حافظ، پایان ناپذیر است و من نیز فروتنانه و پیشاپیش، اعتراف می کنم که ... هنوز هزاران نکته ناگفته درباره حافظ و شعر او هست که بدان نرسیده ام و ان شاء الله خوانندگان امروز و فردای این کتاب، بدان خواهند رسید و به مرور ایام خطاهای این کتاب را با کرامت و بزرگواری خود برطرف خواهند کرد و در بهبود راه و روش این کتاب، یاری خواهند رسانید ... [زیرا] این گونه نقد و بررسی ها می تواند به کمال هراتری و تجدیدنظر و رفع خطاها و اشتباهات بینجامد که این جانب پیشاپیش از همه کسانی که زحمت چنین بررسی هایی را خواهند کشید، صمیمانه سپاسگزار است و آن را محبتی بزرگ در حق خود می داند» (ص ۵) در ادامه بعضی ملاحظاتی را که درباره این کتاب به نظر رسیده است، مطرح می نمایم به امید آنکه به «تجدیدنظر و رفع خطاها» منجر گردد.

چند نکته در مقدمه و روش کتاب

در مقدمه کتاب بخشی به عنوان «منابع مطالعه غزل» (کذا) آمده است. در این بخش ۱۶ کتاب معرفی شده و در پایان نوشته اند: «این قسمت برای صرفه جویی در صفحات، به وسیله ناشر از متن شرح جدا و یکجا، در بخش منابع کتاب ذکر شده است». (ص ۲۱) به این نکته نمی پردازیم که ناشر اگر قصد «صرفه جویی در صفحات» داشت، بهتر بود اصلاً کتاب را چاپ نمی کرد! ولی عجیب تر اینجاست که با چه منطقی وقتی بنا باشد فقط ۱۶ کتاب به عنوان «منابع مطالعه غزل» معرفی شود، دیوان اهلی شیرازی و گلشن راز شیخ محمود شبستری (که مثنوی است و کوچک ترین ربطی به «منابع مطالعه غزل» ندارد) و فرهنگ ده هزار واژه از دیوان حافظ (که واژه یاب حافظ است و مطلقاً ربطی به موضوع ندارد) و نقش برآب دکتر زین کوب (که مجموعه مقالاتی در موضوعات مختلف است) و مقاله بعضی تضمین های حافظ از

انصاف می دهیم که این تکه حاوی اطلاعات تازه ای است. به این صورت که تا پیش از این می دانستیم که حافظ به ناوایی مشغول بوده! ولی اینکه «در ناوایی محله» به این کار اشتغال داشته اطلاعاتی بس شگرف و تازه در خود دارد و می رساند که احتمالاً مادر خواجه - چنان که رسم مادران است - نگران فرزند بوده و با اشتغال وی در ناوایی های دورتر مخالف بوده، پس از وی خواسته که در همان محله به کار مشغول شود. اگر این فرض درست باشد نیز مشخص می شود که خواجه هم در جوانی سربه راه و حرف گوش کن بوده و به طمع مزد احتمالی بیشتر، به ناوایی های دورتر نرفته است!

علامه قزوینی در جزو این ۱۶ کتاب می‌آید، ولی کتب و مقالات فراوانی که مستقیماً درباره غزل نوشته شده، در این فهرست نمی‌آید؟!

نیز ایشان در مقدمه پس از تشکر و اذعان به مراجعه و استفاده از «حافظ‌نامه» (از استاد خرمشاهی) گفته‌اند: «شاید اگر استاد خرمشاهی، همه دیوان حافظ را شرح می‌کردند، من هرگز به صرافت تألیف این کتاب نمی‌افتادم». (ص ۲۱)

می‌افزایم: ای کاش جناب خرمشاهی همه دیوان حافظ را شرح کرده بودند!

مراجعة مؤلف، به کتب دست اول و سرچشمه‌ها نبوده و همان طور که مثلاً خود در مقدمه گفته‌اند، برای اولین قدم شرح متن، یعنی یافتن معنی کلمات «اصلی‌ترین دستمایه» خود را «در شناخت معنی ظاهری و لغوی واژه‌ها» فرهنگ ده هزار واژه از دیوان حافظ، از دکتر ابوالفضل مصفی، معرفی کرده‌اند. (ص ۲۲)

ایشان پس از پایان پیشگفتار خود، بدون هیچ توضیح و دلیلی دو صفحه را به معرفی مقالات و کتبی اختصاص داده‌اند که خودشان درباره حافظ نگاشته‌اند! این فهرست در سه بخش ۱. مقالات ۲. کتاب‌ها ۳. راهنمایی رساله دکتری (که تنها شامل یک مورد است) تنظیم شده است. عجیب آنکه در ضمن مقالات، مقاله‌هایی معرفی شده که بعداً مجدداً در کتاب «حافظ پیدا و پنهان زندگی» هم آمده (کتابی که جداگانه در بخش «کتاب‌ها» معرفی شده!) طرفه آنکه ایشان در بخش «کتاب‌ها»، همین کتاب «شرح تحقیقی حافظ» را نیز معرفی کرده و در مقابلش نوشته‌اند: «زیر چاپ!» (یعنی این کتاب در عین آنکه چاپ شده، زیر چاپ هم بوده و در عین زیر چاپ بودن، از چاپ بیرون آمده!)

اشتباه نکنید! پیشگفتار، باز هم تمام نشده! نویسنده پس از آنکه در پیشگفتار از همه تشکر کرده و تاریخ و جغرافیای اتمام نگارش کتاب را نیز نوشته، (۲۰۰۹ / دانشگاه آریزونا) در صفحات بعد دوباره به پیشگفتار ادامه داده و به زندگی حافظ پرداخته است.

این بخش هم حاوی مباحثی کشکول‌وار در زندگی و شعر حافظ است و تقریباً هیچ اطلاع تازه‌ای به دست نمی‌دهد. در بعضی موارد نیز حاوی قصه‌ها و روایت‌های بی‌پایه‌ای است که پیش‌تر بارها طرح و رد شده. حافظ را از قول «تذکره نویسان» از کوپای اصفهان دانسته که پدری بازرگان و مادری از اهالی کازرون داشته (ص ۲۶) و معشوقی به نام شاخ نبات که «او را به عقد مزاجت درآورد». (ص ۲۷) طرفه آنکه چند سطر جلوتر خود ایشان گفته‌اند: «شاید شاخ نبات یک اسم خاص نباشد». پس از آن هم از شعری سخن گفته‌اند که در ۷۶۴ درسی وهشت سالگی شاعرو «ظاهراً در وفات زن ماهرویی ساخته است» و باز در چند سطر بعد نوشته‌اند: «ولی نمی‌دانیم که همسر، معشوق، دختری کدام یک از بستگان او بوده است... سودی آن را درباره پسرخواجه می‌داند». (همان) یا حافظ را کسی دانسته‌اند که بعد از مرگ پدر روزگارش به سختی و تنگدستی می‌گذشت و «در نانوایی محله به خمیرگیری مشغول شد». (ص ۴۰) انصاف می‌دهیم که این تکه حاوی اطلاعات تازه‌ای است. به این صورت که تا پیش از این می‌دانستیم که حافظ به نانوایی مشغول بوده! ولی اینکه «در نانوایی محله» به این کار اشتغال داشته اطلاع‌ی بس شگرف و تازه در خود دارد و می‌رساند که احتمالاً مادر خواجه - چنان‌که رسم مادران است - نگران فرزند بوده و با اشتغال وی در نانوایی‌های دورتر مخالف بوده، پس از وی خواسته که در همان محله به کار مشغول شود. اگر این فرض درست باشد نیز مشخص می‌شود که خواجه هم در جوانی سربه‌راه و حرف‌گوش کن بوده و به طمع مزید احتمالی بیشتر، به نانوایی‌های دورتر نرفته است!

شرح پریشانی‌های این کتاب از توان ما بیرون است، فقط نمونه‌وار عرض می‌شود که در بخشی زیر عنوان «شیراز و فارس در عصر حافظ» بحث را به ایهام کشانده‌اند و به دنبال آن نیم صفحه از شرح هروی درباره

در خرابات مغان ما نیز هم‌دستان شویم ص ۴۸ (صح: هم منزل)

من از آن روز که در بند توام آزادم / پادشاهم چوبه دست تو اسیر افتادم
ص ۴۹ (این شعر سعدی را به نام سلمان آورده‌اند. صورت صحیح
«پادشاهم که...».

ضبط یک بیت در یک صفحه (ص ۱۱۸) با دو سطر فاصله:

۱. انا المسموم ما عندی بتریاق ولا راقی ...

۲. انا المسموم ما عندی، بتریاق ولا راقی ...

هات الصَّبوح هَبُوا ... (ج ۱، ص ۱۴۳) همین شعر در چند صفحه
جلوتر (ص ۱۴۷) به صورت «هَبُوا...» آمده که صحیح نیست.

سبک‌وشان همه در بندگیش بسته کمر (ج ۱، ص ۱۹۹) صح:
سبکوشان.

فَإِنَّ الرِّيحَ (كذا) والخسرانَ فی التَّجَرَّ (ج ۳، ص ۳۴۷) فَإِنَّ الرِّيحَ
(همان، ص ۳۵۰) فَإِنَّ الرِّيحَ وألخسرانَ فی التَّجَرَّ (همان صفحه، همان
سطرا)

در متن شرح مصراع حافظ را به صورت «حالیاً رفتیم و بذری کاشتیم»
آورده‌اند، در صورتی که متن اصلی خودشان هم «تخمی» بوده است.
(ص ۴۷۶، ج ۴)^۸

مصراع مشهور مولوی با این صورت آمده است: «...عشق تو دارد این
دلَم جای دگر نمی‌شود» (ج ۳، ص ۳۴۵) صح: داغ تو دارد.

شعر سعدی چنین روایت شده: در کار تو کردم دل و دین با همه دانش
(ص ۳۳۰، ج ۴) که وزن هم معیوب است. صح: در سر کار تو

البته یکی از بهترین‌ها در این راستا این عبارت است: «یادآور بیت
سعدی است در گلستان: بر در ارباب بی مروت دنیا / چند نشینی که
خواجه کی به درآید» (ج ۴، ص ۴۷۲)، یعنی سعدی پژوه عزیز ما نه
تنها بیت مشهور حافظ را به سعدی ارزانی داشته، بلکه محلش را هم
(گلستان سعدی) مشخص کرده‌اند!

ارجاعات

ارجاع به نام کتاب

یکی دیگر از ناروش مندی‌های کتاب آن است که ارجاعات در مواردی

ایهام آورده‌اند (ص ۳۶)! و در ص ۶۴ مقدمه تازه به فکر «تعریف غزل»
افتاده‌اند! نشانه‌های فراوانی هست که نویسنده مطالب را شتاب‌زده
و حتی شاید بدون بازنگری به چاپ رسانده است. از جمله آنکه
در ص ۶۲ گفته‌اند «هنر حافظ در آن است که در هر غزل خود که به
طور متوسط از هفت بیت تشکیل می‌شود...»، ایشان مستندی برای
میانگین هفت بیتی غزل‌های حافظ نیاورده‌اند، ولی تعداد ابیات
غزل‌های حافظ در چاپ‌های مختلف در حدود کمتر از ۴۲۰۰ بیت
است که به طور میانگین رقمی بیش از ۸/۵ بیت برای هر غزل می‌شود!
نمی‌دانم ایشان رقم هفت بیت برای هر غزل را با چه حسابی استخراج
نموده‌اند، اما امیدوارم با کمال خجندی خلط نشده باشد که گفته: مرا
هست اکثر غزل هفت بیت!

گریز به نقد ادبی و باقی قضایا

در همین پیشگفتار می‌خوانیم: «هیرش معتقد بود که چنین نیست که
چون معنی یک اثر ادبی همان است که مؤلف به هنگام نوشتن داشته
است؛ بنابراین فقط یک تفسیر از متن میسر باشد...» (ص ۷۷). این
بخش از سخنان استاد - مانند موارد متعدد دیگر - به کتابی دیگر
از خود ایشان ارجاع شده است (سنایی فرمود: همه، چون از کتاب
فهرستند / جز تورا سویی خویش نفرستند).^۹ بگذریم... اما اتفاقاً هم
هرش و هم ماخرو هم دلیلتی مخالف تأویل متن بودند و آن را دارای
معنی ثابت می‌دانستند! هرش گفته است: «برای ارزیابی درستی یا
نادرستی تأویل‌های یک متن باید خیلی ساده اعلام کنیم که خود مؤلف
کدام معنای متن را درست می‌دانست. وظیفه اصلی تفسیرکننده یا
تأویل‌کننده این است که «منطق» مؤلف و شیوه برخورد، دانسته‌های
فرهنگی و در یک کلام جهان او را بازشناسد. هر چند فراشد (= روند؟)
این ارزیابی سخت پیچیده و این کار بسیار دشوار است».^{۱۰} معلوم
نیست آیا استاد هرش را با دریدا و امثال او خلط کرده‌اند؟ چون عدم
قطعیت معنای متن و مباحثی که مطرح کرده‌اند، کاملاً نقطه مخالف
عقاید اقران هرش است!^{۱۱}

ضبط اشتباه اشعار

همان‌گونه که در ابتدای مقاله دیدید، گویا یکی از «خصوصیات
سبکی» استاد نقل غلط اشعار است. در این کتاب هم شاهد همان
ویژگی سبکی می‌باشیم!:

بده تا نگویم به آوازی ... (شاعر تهدید به افشاگری کرده؛ اگر ندی
می‌گویم!) ص ۴۵.

۸. سال‌ها پیش صدیق تعریف نیز همین مصراع را با همین صورت محزف (بذری کاشتیم)
خوانده بود و مرحوم استاد محجوب یادداشتی در مجله کلتک (شماره ۲۳ و ۲۴، صص ۲۲۱ تا
۲۲۴) نوشت و به این مسئله پرداخت که این تحریف بی‌جاست و آن کلمه چیزی قبیح نبوده
که ایشان خواسته‌اند آن را «اصلاح» کنند و صورت اصیل ترکیب هم «تخم‌کاشتن» است، نه
«بذرکاشتن»، ولی بعداً شهرام ناظری نیز در آلبوم شورانگیز، مصراع مولوی «به جز مهر به جز عشق
دگر تخم نکاریم» را به صورت «دگر بذر نکاریم» خواند.

۵. جالب آنکه این حرف‌ها در صفحاتی که به آن اشاره شده، در کتاب مزبور نیست! (ایشان برای
این چند سطر که آورده‌اند به ۲۶ صفحه از کتابی دیگر از خودشان - ص ۵۲ تا ۷۸ حافظ پیدا
و پنهان زندگی - ارجاع داده‌اند) و این سخنان مربوط به صفحه ۷۹ کتاب مزبور است.
۶. ساختار و تأویل متن، بابک احمدی، نشر مرکز، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، ص ۵۹۱.
۷. مابقی پیشگفتار نیز حاوی سخنان تکراری و ده‌ها بار گفته شده است و بخش‌های زیادی
شامل مباحث توصیفی‌ای است که باز هم گرهی از کار متخصصان نخواهد گشود.

به جای پس است و معنی لذا و به همین جهت دارد. چون در باغ نسیم بهشتی می‌وزد و شما نیز به همین جهت باده بنوشید؛ بنابراین، «بس» که به معنی بسیار است درست نیست و با توجه به همانندی «ب» و «پ» در نگارش قدا، «پس» ترجیح دارد» (همان) پیدا کنید پرتقال فروش را! (نیزرک به: جلد ۳، ص ۳۱۲ و ج ۴ ص ۴۵۵ و نیز ج ۴، ص ۴۳۵ که در این مورد مصراع دوم بیت اساساً از بیتی دیگر است!)

عدم بایبندی به روایت نسخه بدل‌های خانلری نیز بارها به چشم می‌آید که برای نمونه می‌توان به نسخه بدل‌های غزل شماره هشت، یازده و... اشاره کرد. نکته دیگر آنکه روایت عیوضی و نیساری از نسخ خطی مشترک با مرحوم خانلری نشان داد که چاپ ایشان (گویا به دلیل شرایط روحی دشوار مرحوم استاد خانلری در آن ایام) در بعضی موارد با نسخ مورد رجوع منطبق نیست و در این موارد استناد به روایت نسخه بدل‌های نیساری و عیوضی صحت بیشتری دارد. نکته دیگر آن است که ایشان پس از بسیاری از غزل‌ها نوشته‌اند که «در دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، این بیت / ابیات ضبط شده است» و سپس ابیاتی را روایت نموده‌اند. برای کسانی که با کتاب مزبور آشنا نباشند، ممکن است این توهم پیش آید که استاد نیساری آن ابیات را اصیل دانسته‌اند. در صورتی که اتفاقاً ابیات مزبور اشعاری است که ایشان آنها را الحاقی دانسته و به عنوان «بیت اضافه بر متن» آورده‌اند.^{۱۰}

در همین راستا گاه ترکیباتی را در متن شرح آورده‌اند که اساساً نه در متن خانلری هست و نه ضبط‌های جایگزین دکتر رستگار آن را دارد! مثلاً پس از آنکه در بخش «معنی واژه‌های غزل» کلمه «شطح» را (که در متن شعر هست) معنی کرده‌اند، پس از آن چندین سطر را هم به صورت جداگانه به ترکیب «شیخ شطاح» که اساساً در دیوان حافظ نیامده اختصاص داده و معنی نموده‌اند. (ص ۵۰۸، ج ۴) نیز در ص ۵۱۷ ترکیب «مقرنس» بید را (که آن هم اصلاً در دیوان حافظ نیامده) معنی کرده‌اند!

چگونگی شرح

نویسنده در شرح خود برای هر غزل یک نمونه و سرمشق کلی دارد:

۱. بخش «ساختار غزل» که خود شامل سه قسمت است:

الف) موسیقی بیرونی

در این بخش ابتدا وزن عروضی و بحر و زحافات هر غزل ذکر شده و پس از آن توضیح داده‌اند که هر مصراع شامل چند هجای کوتاه و چند هجای بلند است. (بنده نمی‌دانم که اختصاص بخشی از شرح برای اینکه هر غزل چند هجای کوتاه و بلند دارد، به پرسش چند درصد از مخاطبان این شرح پاسخ می‌دهد؟!)

به نام نویسنده و سال نشر است و در مواردی به نام کتاب. (فهرست منابع براساس نام نویسنده است)

ص ۱۱۹ (ابتدا به نام مؤلف و سپس به کتاب «آئینه جام» ص ۱۰ ارجاع شده و تازه این مطلب در ص ۲ کتاب مزبور آمده است!)

ص ۱۳۳ ج ۱: نوشته‌اند: «حافظ، ۱۳۷۲:۱» در صورتی که چنین کتابی در فهرست منابعشان نیست. (گویا منظور حافظ انجوی بوده، چون شعری که گفته‌اند در صفحه یک کتاب مزبور هست).

ص ۲۸۱، ج ۴: ارجاع به نام کتاب (مرصاد العباد) و نیز موارد متعدد دیگر در کتاب.

عدم استفاده از منابع روزآمد

با وجود آنکه مؤلف - که تا کنون ۲۴ مقاله و سخنرانی و ۶ کتاب درباره حافظ منتشر ساخته و راهنمایی یک پایان‌نامه دکتری را درباره حافظ برعهده داشته (ص ۲) - مدعی است که شرح او به نوعی جامع و چکیده شروح و تحقیقات مرتبط با حافظ است، ولی بی‌اغراق می‌توان گفت که در میان منابع ایشان در این شرح از تحقیقات و مقالات ۲۵ سال اخیر کمتر خبری هست. در عوض، به جای استفاده از تحقیقات اصولی جدید و منابع اصیل و سرچشمه‌های کهن، بارها به کتاب‌های ذوقی و... مانند «لطف سخن حافظ» ارجاع شده است.

متن شرح تحقیقی

عدول از ضبط‌های خانلری

با آنکه شارح مدعی است که مبنای متن دیوان برای شرح، حافظ خانلری بوده (ص ۵)،^۹ در موارد عدیده از ضبط‌های خانلری عدول شده و این غیر از مواردی است که شارح آگاهانه نسخه بدلی از دیگر شروح برگزیده. نکته عجیب‌تر آنکه با عدول از ضبط‌های خانلری، موارد فراوانی پیش آمده که متن و نسخه بدل یکی است!

مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد سهارا (ج ۱، ص ۱۵۵) ضبط خانلری: خدا را. در متن شرح هم بدون هیچ توضیحی همین کلمه را (که ضبط مختار هیچ یک از تصحیحات معتبر هم نیست) آورده و معنی کرده‌اند.

هان بنوشید دایما می‌ناب (ج ۱، ص ۱۹۷) ضبط خانلری: بس بنوشید. ایشان در متن شرح هم به این نکته اشاره نکرده‌اند که متن خانلری را تغییر داده‌اند و آنجا هم «هان بنوشید» را معنی نموده‌اند و در ادامه نوشته‌اند: «آنچه در نسخه بدل به جای «هان» آمده بهتر است» (همان، ص ۲۰۰) در صورتی که نسخه بدل همین «هان» است! ولی نکته عجیب‌تر آنکه پس از آن مرقوم داشته‌اند: «بس: بسیار، اما در اینجا

۱۰. برای نمونه دکتر رستگار در ج ۳، ص ۳۳۵ بیتی را به نقل از «دفتر دگرسانی‌ها در غزل حافظ» آورده‌اند که استاد نیساری در ذیل آن چنین مرقوم داشته‌اند «این بیت تکرار و تقلید بیت تخلص غزل ۲۲۱ است» (ج ۲، ص ۸۵۷، دفتر دگرسانی‌ها در غزل حافظ)

۹. البته بخش رباعیات را از چاپ عیوضی آورده‌اند. نگارنده می‌پندارد چاپ عیوضی در مجموع اصیل‌ترین روایت حافظ تا امروز است و ای کاش این شرح و نیز شرح دیگر تصحیح عیوضی را مبنای کار قرار می‌دادند.

ب) موسیقی کناری

در این بخش توضیح داده شده که ردیف و قافیه هر غزل چیست و چند سطر نیز به این مهم اختصاص داده شده و شامل توضیح دیگری نیست؛ یعنی در اینجا هم صرفاً شاهد اطلاعاتِ توصیفی محض هستیم.

ج) موسیقی درونی

این قسمت به شمارش مجدد صامت‌ها و مصوت‌ها اختصاص دارد. اینکه مثلاً در هر بیت چند بار «آ» آمده، چند تا «دال» هست و قس علی هذا!

پس از آن هم حتی الامکان تفسیری از هریک از این حروف می‌شود: حرف‌هایی از این دست که: «آ» نشان آه‌کشیدن است و «ش» شور و شر را نمایشگر! این قبیل سخنان در مقالات بعضی از استادان معاصر به صورت تفننی مطرح و رفته‌رفته به صورت تعالیم خیلی جدی وارد نقد ادبی شد. در صورتی که این‌گونه مباحث اگر هم جایی داشته باشد، در همان بحث‌های تفننی و ذوقی است و گرنه این که مثلاً: «خیزید و خز آید که هنگام خزان است» تداعی گرسدای خزان است، آن هم به این دلیل که واج‌آرایی با حرف «خ» دارد و «خ»، یادآور «خَش خَش» برگ است و چون در پاییز برگ‌ها می‌ریزد و اگر رویشان راه برویم صدای خَش خَش می‌آید و خَش خَش نیز یادآور خزان! نیازمند آن است که پیش از هر چیز بدانیم که آیا اساساً در زمان منوچهری نام‌آوایی برای صدای له شدن برگ وجود داشته؟ و اگر چنین بوده آن اسم صوت همین خَش خَش بوده؟ و اگر چنین بوده آن را نمادی از پاییزی دانسته‌اند؟! اگر همه این پیش‌فرض‌ها صحت داشته باشد، آن‌گاه تازه می‌شود این حرف‌ها را در مجامعی که مخاطب عام حضور دارد به جای کشفیات و حرف حساب مطرح کرد و گرنه جایش در «شرح تحقیقی حافظ» نیست. (آن هم به تکرار و در هر غزل)

برای نمونه‌ای از حرف‌های تکراری و کلی این بخش، به این مورد بسنده می‌شود: «تکرار، تضاد، مراعات نظیر و ایهام تناسب، تشبیه، استعاره، انواع مجاز، تلمیح، زنده‌انگاری و تشخیص، کنایه و تجانس‌های تصویری و صوتی مکرر، در ابیات این غزل دیده می‌شود». (ج ۱، ص ۱۷۹)

در شرح هر غزل تقریباً یک صفحه به چنین توضیحاتی اختصاص داده شده که در کل کتاب چیزی حدود پانصد صفحه می‌شود، یعنی پانصد صفحه به همین توضیحات گذشته است که در این غزل چند تا «آ» و چند «ب» آمده و هر مصراع چند هجای کوتاه و بلند دارد! نیز سخنانی از این دست: «بیت آخر با تکرار صداها ی، ب، ت در مصراع اول ارتباط کل غزل را با بیت اول تکرار می‌کند». (ج ۱، ص ۱۹۸) و این یکی: «قرار گرفتن صامت «ن» در قافیه این غزل، سبب شده است تا این صدا در همه محوره‌های غزل به گوش برسد» (ج ۴، ص ۳۵۸)

بخش بعدی توضیحات ایشان در ذیل هر غزل به «نوع غزل» اختصاص دارد. در اینجا هم شاهد همان دست سخنان کلی و انشاءگونه هستیم که روال کلی غزل در آن توضیح داده شده است.

۲. معنی واژه‌های غزل

در این قسمت ایشان تک‌تک کلمات را به صورت جداگانه معنی کرده، سپس به صورت یک عبارت درآورده و باز معنی نموده‌اند. این کار در مواردی خالی از فایده نیست؛ یعنی در اصل هر شارح باید برای خود یک دور، جداگانه کلمات را معنی کند تا در هنگام شرح کلی بیت دچار پریشان‌گویی و معنی‌بافی نشود و این شرح از این منظر دارای حُسن است، اما اشکال این کار آن است که گاه در هنگام معنی بعضی مفردات ممکن است شارح به تکلف بیفتد و الزام به معنی‌کردن همه کلمات، گاه به توضیح واضح‌تر و حتی دورافتادن از معنی منجر شود (نمونه‌های این مسئله در ادامه آمده است) یا اینکه یک معنی را برای کلمه‌ای بارها تکرار کند. کار اصولی و بنیادین این بود که کلمه به صورت کامل معنی و شرح شود و در موارد مشابه به همان مورد اول ارجاع شود. کاری که در این کتاب انجام نشده و مثلاً کلمه ناه را که کمتر

در شرح هر غزل تقریباً یک صفحه به چنین توضیحاتی اختصاص داده شده که در کل کتاب چیزی حدود پانصد صفحه می‌شود، یعنی پانصد صفحه به همین توضیحات گذشته است که در این غزل چند تا «آ» و چند «ب» آمده و هر مصراع چند هجای کوتاه و بلند دارد!

از ۲۰ بار در دیوان به کار رفته، به جز یکی دو مورد در همه موارد معنی کرده‌اند. این معانی گاه بسیار کوتاه و تلگرافی است و گاه با نقل تکه‌های بلند از کتب دیگر انجام شده:

۱. نافه در ۵ سطر و بدون منبع خاص معنی شده (ج ۱، ص ۱۲۲) ۲. دو سطر به نقل از یادداشت‌های غنی (همان، ص ۳۱۳) ۳. یازده سطر به نقل از تنسوخ نامه و حافظ جاوید (ص ۳۲۰) ۴. دو سطر به نقل از پرویز اهور (ج ۲، ص ۴۲) ۵. سه سطر به نقل از فرهنگ معین (ص ۶۳) ۶. دو سطر بی منبع (ج ۳، ص ۱۶۳) ۷. یک سطر بی منبع (ص ۵۶۵) ۸. نیم سطر بی منبع (ج ۴، ص ۲۶۳) ۹. نیم سطر بی منبع (ص ۳۸۰) ۱۰. سه سطر به نقل از دهخدا (ص ۴۸۵) ۱۱. معنی نشده (ص ۶۶۷) ۱۲. یک سطر بی منبع (ص ۸۰۷) ۱۳. هفت سطر به نقل از استاد شهیدی نقل شده (ج ۵، ص ۵) ۱۴. بازهم نافه معنی نشده (ص ۵۵) ۱۵. توضیحاتی درباره «با دل خون ده چون نافه خوشش باید بود» آمده ولی مستقلاً معنی نشده (ص ۴۱۶) ۱۶. مجدداً سخنان استاد شهیدی نقل شده (ص ۶۴۷) ۱۷. در یک سطر معنی شده (ص ۷۷۹)

به طور کلی در این فقره و موارد مشابه، خواننده به کلمات و معانی دیگر موجود در کتاب راهنمایی نشده؛ یعنی گویا تصور شده که مخاطب باید از همه موارد کلمه‌ای که معنی شده خبر داشته باشد یا کتاب را یکجا بخواند و در یاد هم داشته باشد که قبلاً این کلمه مفصل‌تر یا کوتاه‌تر معنی شده است.

توضیح واضحات

جنت: بهشت موعود، باغ بهشت (ج ۱، ص ۱۳۵) ندانم: نمی‌دانم (ج ۱، ص ۱۴۱) یاران: دوستان (ج ۱، ص ۱۴۷) پیام‌آشنایان: پیام‌آشنا (ج ۱، ص ۱۵۸) ساقیا: ای ساقی (ج ۱، ص ۶۳۷) می‌ده: به من شراب بده (همان) دوش: دیشب (همان، ص ۶۴۰) ناچار: به ناچار (ج ۳، ص ۳۲۰) من چه کنم: من چه کاره‌ام (ص ۲۸۷، ج ۴) یک‌یک: یکی یکی (ص ۳۰۴، ج ۴) دل و دین: دلم را و دین و ایمانم را (ص ۳۰۵، ج ۴) همه: همه را (همان) دام راه: دامی که بر سر راه پهن شده است. (ص ۳۳۸، ج ۴) نذر کردم: نذر کرده‌ام (ص ۳۹۴، ج ۴) و دیده‌گریان [کذا]: و چشمی که اشک‌ریزان است (همان) ریا: ریاکاری (ج ۴، ص ۴۳۷)

سخنان شگفت‌انگیز

در این شرح به سخنان و تأویلات عجیبی برمی‌خوریم که به چند مورد پراکنده بسنده می‌کنیم، اما بدانید که اگر به دنبال این قبیل سخنان هستید در این کتاب فراوان خواهید یافت!

۱. «ساقی: آب دهنده، شراب دهنده، شراب‌دار، سبکوش، سقاء، در شاهنامه: گسارنده باده» (دو بیت هم بدون نشانی به عنوان شاهد از شاهنامه آورده‌اند)

کاری به این نداریم که این توضیحات گره از کار چه کسی می‌گشاید! بحث بر سر بخش دوم است که ساقی را در شاهنامه به معنی گسارنده باده دانسته‌اند. گویی این کاربرد مختص به شاهنامه است!

۲. در معنی «مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما» باز هم نوشته‌اند: «ای مطرب آواز بخوان و بگو (پیش‌بینی کن) که «ما کامران شده‌ایم» (ج ۱، ص ۱۸۹)

در صورتی که بدیهی است این معنی غلط است. گفتن در متون کهن و حافظ در موارد متعدد به معنی آوازخواندن و تغنی کردن آمده و شواهد فراوان دارد. در اینجا هم یعنی «ای مطرب بنواز؛ زیرا...» مگر مطرب بلندگوست که از او بخواهد این نکته را توهم تکرار کن؟! از آن گذشته معنی «پیش‌بینی کن» را از کجای بیت استخراج کرده‌اند؟!

۱۱. ایشان در اینجا «نافه چین» را «ناف آهویی که در آن مشک است» معنی کرده‌اند!

۱۲. معنی «نافه مشکین» در اینجا چنین است: «ناف آهویی که پراز ماده بسیار خوشبوی مشک است و از همه عطرها خوشبوتر است». البته ما متوجه نشدیم که با چه معیاری فهمیده‌اند نافه مشکین «از همه عطرها خوشبوتر است»؟!

اشکال دیگر این بخش و کلاً این شرح آن است که شارح همان‌گونه که خود در ابتدای کتاب توضیح داده، فرهنگ بسامدی حافظ را در پیش چشم داشته و برای کلمات بدیهی و دم‌دستی دیوان حافظ شواهد متعدد از فرهنگ مزبور بازنویسی کرده که به کتاب فریبه مضاعف و حجم کاذب داده. (در مجموع قطعاً بیش از پانصد صفحه از شرح به بازنویسی شواهد از کتاب مزبور اختصاص دارد)

۳. در ص ۱۸۶، ج ۱ در شرح «ساقی به نور باده برافروز جام ما» نوشته‌اند: «در آخرین غزل، یک بیت مدحیه درباره حاجی قوام‌الدین شیرازی آمده [دریای اخضر فلک و کشتی هلال / هستند غرق نعمت حاجی قوام ما] که پس از تخلص ذکر شده است و احتمال می‌رود حافظ آن را بعداً به غزل الحاق کرده باشد^{۱۳}... سال ۷۵۴ حاجی قوام کشته شده است... روز ششم ربیع الاول سال ۷۵۴ حاجی فوت کرد».

اولاً این سخن که «چون بیت مدحی در آخر غزل ذکر شده، پس بیت مدح بعداً الحاق شده» سخنی ناستوار است، چه در دیوان حافظ، ابیات مدحی متعددی پس از تخلص وی آمده و این شیوه زندانه اوست که بیت مدح را به گونه‌ای طراحی و جانمایی نموده که بعداً بشود آن را از غزل جدا کرد. (همان طور که در بسیاری از نسخ این اتفاق افتاده است)

ثانیاً این غزل صنعت «توسیم» دارد. به این معنی که شاعر اساسی قافیۀ شعر خود را برنام ممدوح قرار می‌دهد. اینجا هم «جام و کام و...» هم قافیۀ «قوام» (نام ممدوح) است و این صنعت کاری آشنا و شناخته شده است و شعری که توسیم دارد، اساساً به نیت مدح شخصی مورد نظر ساخته شده است.

ثالثاً دقت در انتخاب الفاظ حکم می‌کرد وقتی می‌گوییم «کشته شد»، با عبارت «فوت کرد» مخاطب را به تردید نیفکنیم، ولی از آن مهم‌ترین است که سند ایشان برای کشته شدن حاجی قوام چیست و این مطلب در چه منبعی آمده؟! تا جایی که ما خواننده‌ایم و دیده‌ایم در جایی خبر از کشته شدن او نیست و گویا ایشان شخصاً حاجی را به توفیق شهادت نائل کرده‌اند.^{۱۴}

رابعاً بخش‌هایی از عبارات مزبور عیناً از لغت نامه دهخدا گرفته شده و «چهره ماندگار صدا و سیما» همچون موارد متعدد مشابه به روی خود نیاورده و آن را در ضمن سخنان خود آورده‌اند!

۴. «آستین: قسمتی از لباس که در قدیم، از آن برای حمل پول و شیشه شراب و کتاب و گل استفاده می‌شد» (ص ۶۴۷، ج ۵)

گذشته از توضیح خود کلمه، موارد استفاده از آن نیز آموزنده است! بدیهی است «آستین» همان است که امروز هم هست، با این تفاوت که آستین‌های قدیم به مراتب بزرگ‌تر و گشادتر دوخته می‌شده و به همین دلیل از آن برای حمل چیزهای مختلف استفاده می‌کرده‌اند و

۱۳. این حدس که ابیات مدحی «احتمالاً الحاقات بعدی حافظ به غزل» است، بارها در شرح تکرار شده. از جمله: ج ۱، ص ۱۹۲.

۱۴. از انواع بی‌دقتی‌های این کتاب، اشکال و اشتباه در ذکر تواریخ است: «شاه یحیی مجدداً در ۷۵۶ ه. ق برای برانداختن شاه شجاع... رویه شیراز نهاد...» (ج ۱، ص ۱۹۳)، در حالی که می‌دانیم در آن تاریخ شاه شجاع هنوز اصلاً به حکومت شیراز نرسیده است.

الزاماً برای حمل «پول و شیشه شراب و کتاب و گل» نبوده! همان طور که در اسرار التوحید، سخن از پرکردن آستین با «رگوه و کاسه و نواله شیرینی» است. (چاپ دکتر شفیع کدکنی، ص ۳۶۲)

۵. اخضر: سبز در بعضی لهجه‌های ایرانی مثل بلوچی سبزه معنی آبی است. (ج ۱، ص ۱۸۷)^{۱۵}

توضیح رسا و دقیق نیست. بهتر بود به جای استناد به «لهجه بلوچی» (کذا) توضیح می‌دادند که: در متون کهن برای کلمه سبز (خضرا) و آبی یک واژه بیشتر نداریم (سبز) و کلمه آبی اساساً در متون کهن نیامده است (آبی به معنی میوه «به» آمده) و قدما برای این دورنگ، یک کلمه (سبز) به کار می‌برده‌اند.

۶. «ساقیا عشرت امروز به فردا مفکن / یا ز دیوان قضا خط امانی به من آر» را به این صورت نوشته و معنی نموده‌اند: «ساقی یا! ای ساقی یا شادمانی و بزم امروز را به فردا می‌فکن و همین حالا به من شراب بده یا اگر می‌خواهی این کار را به فردا بیندازی، باید از روزگار ضمانت‌نامه‌ای برای من بیاوری که...» (ج ۳، ص ۳۳۳) کاری به عجیب بودن معنی ندارم، ولی نمی‌دانم ایشان با این خوانش با سخته و افتادگی وزن شعر چه می‌کنند؟!

۷. چنگ: سازی معروف که رباب هم نامیده می‌شود (ص ۵۱۳، ج ۴)

حجم دهی و کتاب سازی

درباره کتاب سازی این چهره ماندگار صداوسیما، سخن هرچه گویم همه گفته‌اند،^{۱۶} ولی فقط به این مورد اشاره می‌شود که ایشان در شرح هر غزل، در بخش «ساختار غزل» و «نوع غزل» جداگانه انشاء نویسی‌های فراوان کرده‌اند و پس از آن گاه یک عبارت را تا سه مرحله معنی کرده‌اند.

اول معنی تک تک واژه‌ها. دوم معنی واژه‌ها در ترکیب. سوم معنی کل بیت. برای نمونه در معنی «بازکش یک دم عنان ای تُرک شهر آشوب من»: «بازکش: نگهدار، عقب بکش، / عنان: لگام و دهانه‌ی مرکب. / بازکش عنان: عنان اسب یا مرکب را بکش و آن را نگهدار. / یک دم: یک لحظه، یک نفس. / بازکش یک دم عنان: لحظه‌ای درنگ کن و بایست...» (ص ۲۹۹، ج ۴). با حفظ عین رسم الخط و علائم سجاوندی) و بعد از همه این کارها باز هم در بخش «معنی بیت‌های غزل» یک بار دیگر بیت را معنی نموده‌اند!

اشکال دیگر این بخش و کلاً این شرح آن است که شارح همان‌گونه که خود در ابتدای کتاب توضیح داده، فرهنگ بسامدی حافظ را در پیش چشم داشته و برای کلمات بدیهی و دم‌دستی دیوان حافظ شواهد

۱۵. ایشان در جای دیگر هم در توضیح «مزع سبزلک» گفته‌اند: «... آسمان در شعر فارسی سبزو اخضر توصیف می‌شود، در حالی که ما امروزه آن را معمولاً آبی و کبود می‌بینیم.» (ج ۱، ص ۱۱۵)

۱۶. رک به: مقاله پیش گفته (اگر هر یک به جای خود رود باز)

متعدد از فرهنگ مزبور بازنویسی کرده که به کتاب فربهی مضاعف و حجم کاذب داده. (در مجموع قطعاً بیش از پانصد صفحه از شرح به بازنویسی شواهد از کتاب مزبور اختصاص دارد)

نقش لغت نامه دهخدا

با یک حساب سرانگشتی می‌توان به این نتیجه رسید که بیش از هفتصد صفحه این شرح، بازنویسی لغت نامه دهخداست! این کپی‌ها گاهی به صورت‌های عجیبی ارائه شده. مثلاً در ص ۱۶۴ و ۱۶۵ و نیز ص ۶۳۵ و ۶۳۶ (ج ۱) تقریباً دو صفحه کامل (جمعاً چهار صفحه) را به نقل مدخل شیخ احمد جام و نیز جام جهان بین از کتاب مزبور اختصاص داده‌اند! (در شرح غزل ۳۹۱ تقریباً ۱۴ صفحه از لغت نامه مطلب نقل شده که تنها یک صفحه از این نقل‌ها به «زبان دری در آموزش سنتی ایران» اختصاص دارد!) نویسنده چنان در نقل و کپی از لغت نامه دهخدا حریص است که گاهی عباراتی را در متن آورده که کوچک‌ترین ربطی به کتاب ندارد. مثلاً پس از نقل مدخل «عهد» از لغت نامه مزبور، عبارت «رجوع به عهده شود» و «رجوع به ماده عهد ذهنی» شود را هم آورده‌اند! در صفحه بعد نیز حدود نیم صفحه را به طور متوالی به نقل از لغت نامه اختصاص داده‌اند و باز جالب توجه آنکه تکه متقول مربوط به دو مدخل مجزای لغت نامه است که اینجا یک‌کاسه شده و یکجا آمده است!

اشکالات ظاهری کتاب

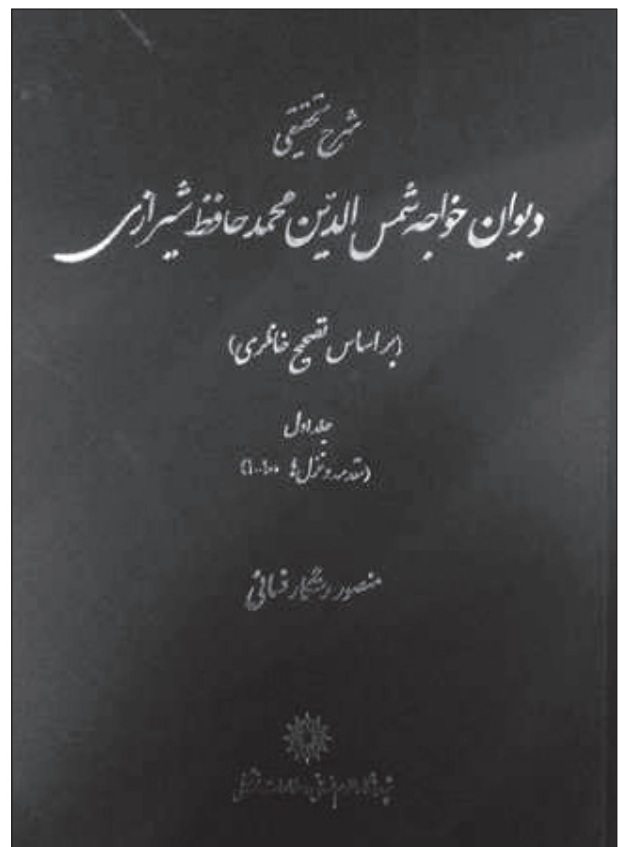
صفحه‌آرایی و انتخاب اندازه قلم در این کتاب به شدت مشوش است. عجیب‌ترین نکته این است که گویا چون می‌خواستند در هر جلد دقیقاً صد غزل بیاید، جلد دوم با قلمی به مراتب بزرگ‌تر چاپ شده؛ یعنی جلد اول هر صفحه ۳۰ تا ۳۲ سطر دارد، ولی جلد دوم هر صفحه ۲۲ تا ۲۳ سطر است!

نکته دیگر آنکه اصولاً نقل قول‌های طولانی با حروف ریزتر چاپ شده، ولی در موارد متعدد این قاعده را مراعات نکرده‌اند (مثلاً در ج ۴، ص ۴۳۶) و از آن بدتر تکه‌ای از نقل قول با حروف ریز و تورفتگی و مابقی نقل قول با حروف اصلی و از ابتدای کادر چاپ شده و خواننده جز با آشنایی و کاردانی فراوان نمی‌تواند به مقدار نقل قول‌ها پی ببرد! مثلاً تکه‌ای از حرف‌های داریوش آشوری با حروف ریز چاپ شده و بعد از اتمام آن ناگهان از ابتدای سطر و بند بعدی با حروف درشت می‌خوانیم: «کسان: ساقی، پیرمغان، دوست، یار، آدم، حافظ و... / مکان‌ها: مسجد، مدرسه خانقاه، حرم، دیرو... / زمان‌ها: روز ازل، روز اول، آن روز، شب قدر، سحر، دوش...» (ص ۱۸۱) و کسی که این سطور را جداگانه می‌بیند، اصلاً متوجه نمی‌شود که منظور چیست، در صورتی که در بافت سخن آشوری معنای تمام دارد.

در مواردی هم ممکن است خواننده بدبین بیندازد که نویسنده بخش‌هایی از کتب منبع خود نقل کرده و به روی خود نیاورده که اینها حاصل تلاش دیگران است، نه شخص ایشان! نمونه‌اش هم تکه‌های فراوانی است که از لغت نامه بدون منبع ذکر شده و ممکن است افراد فکر کنند سخنان جناب رستگار است یا خود ایشان آنها را با ممارست و تتبع در کتب مرجع قدیمی یافته‌اند. (مثلاً ص ۴۶۲، ج ۴ که «خُلُق» را با شواهدش از لغت نامه آورده‌اند و هیچ نشانی ذکر ننموده‌اند. سه صفحه پس از آن همین معاملت بر سر مدخل «شیطان» رفته!) در صورتی که غورکنندگان در کتاب می‌دانند که حضرتشان از این اتهام بری‌اند و جز در موارد اضطرار به مراجع سرچشمه و اصیل کهن مراجعه ننموده‌اند!

اشکالات تاپی

از دیگر کرامات این کتاب بی‌دقتی‌های عجیب تاپی است. اولاً «ی» کوچک پایانی کلمات مختوم به «ها» همه جا بزرگ تاپ شده: ^{۱۷} یعنی «نامه» را «نامه‌ی» نوشته‌اند و از طرفی گویا به دلیل نداشتن تایی مدور (ة)، «هه» نوشته‌اند: یعنی «نصرة الدین» را «نصره الدین» نگاشته‌اند. در مواردی نیز تایی مدور را به صورت کشیده نوشته‌اند: «نزهت



۱۷. در ایامی که مادر پژوهشگاه علوم انسانی دانشجوی بودیم، حتی در پایان نامه‌های دانشجویی اجازه استفاده از این «ی» را در پایان حروف نداشتیم. (و بنده شخصاً از بابت به رسمیت نشناختن این بدعت نگارشی راضی بودم) نمی‌دانم آیا قوانین نگارشی پژوهشگاه عوض شده یا هنوز دانشجوی نگون بخت برای پایان نامه با شمارگان سه عدد مجبور است و نویسندگان طرف قرارداد در انتشارات پژوهشگاه با شمارگان کذایی مختار؟!

المجالس» (به جای نزهة المجالس). ج ۱، ص ۶۳۰، ۱۸، در ص ۴۶۰، ج ۴ نیز «عهاده» را از لغت نامه به صورت «عهاده‌ی» نقل کرده‌اند.

اعراب گذاری های غلط

در مواردی هم به دلایل نامعلومی کلمات با صورت عربی نوشته شده: ابد (به جای ابد) ارم (به جای ارم) افسوس (به جای افسوس) (همگی در ج ۱، ص ۶۲۹. برای آنکه فکر نکنید شارح تعمدی در این کار داشته، در متن شرح، ابد و افسوس را بدون همزه نوشته!) نیز در همین صفحه «مَحَبَّت» به صورت «مُحَبَّت» مشکول شده است. مَقْتدا: مُقْتدا (ص ۵۰۲، ج ۴). معلوم نیست تلفظ «مَقْتدا» را از کجا آورده‌اند؟! در صفحه بعد (۵۰۳) هم «کنگره» را که باید اعراب گذاری شود (تا با تلفظ مرسوم لغت فرانسوی مشابه «کنگره») خلط نشود) غیرمشکول نقل کرده‌اند. جالب آنکه در ص ۵۱۴ «کنگره» ضبط کرده‌اند؛ یعنی روی کاف (که نیازی نیست) ضمه گذاشته و «گاف» را که باید مشکول باشد رها کرده‌اند!

عدم وجود فهرست های دقیق و مفید

در پایان جلد ششم چند فهرست وجود دارد، ولی فهرست کلمات دشوار شرح شده وجود ندارد و مهم تر از آن کتاب فاقد فهرست اشعار است. البته در ابتدای هر جلد فهرستی از نام غزل های حافظ هست. به این صورت که ایشان خودشان غزل ها را نام گذاری کرده‌اند. مثلاً کسی که به دنبال غزل «صوفی از پرتومی راز نهانی دانست» باشد، باید «دل نگرانی های حافظ» (نام انتخابی ایشان برای این غزل) را بیابد و کسی که جویای غزل «دارم امید عاطفتی از جناب دوست» است، باید به دنبال «پری فرشته خوی» باشد! نیز اگر به دنبال «مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست» هستید، باید «درد بی درمان» را در ذهن داشته باشید! برای مزید استفاده خوانندگان محترم نام چند غزل دیگر حافظ در زیر می آید: کعبه بی صفا، عشق و تحمّل، کشتگان غم، راز درون پرده، گل غم، سایه گیسو، بی نوای بی زر و زور، بهترین ثمر، با دیگران و با ما، خوبی اسپر زشت، غافل از همه، پارسایی هم نشین بدان و ...^{۱۹}

سخن پایانی

با وجود آنکه بر شمردن همه اشکالات کتاب بسیار بیشتر از حوصله امثال این مقاله است، ولی باید دانست کسی که در کار حافظ پژوهی دستی دارد، از مراجعه به آن بی نیاز مطلق نیست. چه همه چیز همگان دانند و هر شرح، هر چقدر هم پراشکال، ممکن است برای کسی که متوغل در کاری است نکاتی داشته باشد که روزی به کارش آید. بنده نیز از این کتاب برای خواندن دیوان حافظ استفاده خواهم کرد، ولی آن را در اولویت های آخر قرار خواهم داد. نیز آرزوی کنم ای کاش این قبیل کتب توسط ناشران خصوصی به چاپ می رسید، نه آنهایی که از بودجه نحیف فرهنگی دولتی تغذیه می شوند. در عین حال هر چقدر بخواهم توجیه گر استفاده از امثال این کتاب برای حافظ پژوهان حرفه ای باشم، نمی توانم درک کنم که چگونه «بنیاد حافظ شناسی» آن را کتاب سال حافظ معرفی و این چنین از آن تمجید می نماید.

۱۸. جالب آنکه در همین صفحه فامیل مصحح این کتاب را «امین ریاحی» ضبط کرده‌اند. (در موارد دیگر نیز «امین ریاحی» ضبط کرده‌اند. مانند: ص ۲۸۰، ج ۴) یعنی ایشان پس از این همه سال نمی دانند نام مرحوم ریاحی «محمد امین» و نام خانوادگی شان «ریاحی» بوده است؟!
۱۹. در پایان گفتنی است به کسانی که بتوانند از این اسم ها به غزل مورد نظری ببرند، به قید قرعه جوایزی اهدا می شود. نیز علاقه مندان می توانند از این ترکیب ها برای نام گذاری فیلم فارسی و موسیقی های کوچه بازاری و... نیز استفاده کنند. (البته با کسب اجازه کتبی از مؤلف محترم، ناشر معتبر و احتمالاً بنیاد حافظ شناسی و شورای چهره های ماندگار صدا و سیما (در صورت لزوم)